



دریای بزرگ پارسی

کوروش بزرگ ، پارسی زاده ی راد ،

چون پای بر آب نیمروزش فتاد

آنرا ، که خلیج فارس نامند کنون ،

دریای بزرگ پارسی ، نام نهاد

آنروز که داریوش بر نیل رسید

ز آن أبرمی ببحرک سرخ کشید

دریای بزرگ پارسی می گفتند ،

از ساحل پارس ، تا به دریای سفید

از دوره ی آن پارسی پاک تبار

این نام بُدی شهره بهر شهر و دیار

آن روز که در جهان نبود نامی ،

از تازی و این بادیه ی ریگ انبار :

آن روز ، آریایه بود چون استانی ،

استان بی آب و سبزه ی ویرانی ،

از کشور شاهنشاهی ایرانی ،

کز دولت او یافت سر و سامانی

اسکندر از آن گذشت ، اما نچشید

از آب حیات آن و ژرفاش ندید

با این همه ، نام خویش بر آن نهاد :

کس نام «سکندری» بر آنجا نشنید

ترکان که گهی به سوی آن تازیدند

بسیار شکست ها از ایران دیدند

نه نام عرب ، نه نام ترکش دادند.

هر چند خلیج بصره اش نامیدند ۲

یک چند ز پرتگال و چندی ز هلند

کردند در آن مقام ، دزدانی چند .

جز نام خلیج فارس ، هرگز نشنید ،

کس از لب آن نژاد پر شیوه و فند

چون نوبت انگلیس آمد ، همه شان

رفتند و سپردند بدو ، آن سامان .

او هم نگزید هیچ نام دگری ،

بر نام کهن ریشه ی دیرینه آن .

چون صولت انگلیس شد ، امریکا

زد نوبت جانشینیش ، در آنجا.

اما نکشید خط بنام کهنش

هر چند بر آن کرد ، بسی جور و جفا.

با این همه پیشینه ی تاریخی آن ،

در نقشه ی جغرافی و تاریخ جهان ،

امروز نهند خلیج تازی نامش ،

دیوانه ی خونخواره ی بد نام و نشان ۳

گر تازی سوسمار خور در دیروز ،

با ما بسر ستیز و جنگ است هنوز ،

حقا که چو فردوسی ، می باید گفت :

« ای چرخ ! تفو از تو بر آن جنگ افروز! »

این شهر که قرنهاست نامش بغداد ،

شهریست خدای داده و نیک نهاد :

دو واژه ی پارسی ست ، آمیزه ی آن :

بغ نام خدای و ریشه ی دادن و داد .

وین نام عراق هم ، آراک است و آراغ

از ریشه ی آریایی راغه و راغ .

کردند معربش بدو حرف عرب ،

کز یاد برند نام آن ، با این داغ !

اما نتوان ز تاق کسراش گذشت ،

یاد آور فر و نام دیرینه نگشت .

ای تازیان ! تاریخ جهان ، با این داغ ،

هرگز نشود ، چو نام تو ، پر زپلشت

ز آغاز خوریگ بود این نام خلیج .

شد ریگ بدل به لیج و فرجام ، خلیج

تبدیل دو حرف ، تیره کرد آن واژه .

زان تیره شدست ، چهر آرام خلیج

پانوشتها :

۱ - (ایزد) نه خدای قادر قهار است ،

نه معنی (اله) در آن بر کار است :

معناش (ستوده) در زبانی کهن است.

چونانکه شمار ایزدان بسیار است.

بس واژه ی دیگر از زبانهای کهن ،

در ریشه ی ایزد است ، در خاطر من ،

کندر همه معنای ستایش دیدم ،

چون یزد و یژشن و یشت و یزدان و یسن

یزد (به تلفظ یونانی ایزت + س) نام شهر و اشخاص ، چون یزدگرد ، یژشن (به تلفظ امروزی جشن) = روز ستایش (مانند هالی دی) = روز مقدس ، یزدان جمع ایزد. یشت و یسنه = بخشی از سرودهای ستایش.

۲ - در نقشه های دوره ی عثمانی ترکان ، بصره کُرفز + ی علامت کسره ی اضافه) بخش اول (کُر) با دو رودخانه ی بزرگ در فارس و قفقاز که شاید از نام کورائوش = کورش گرفته شده ، نزدیکی دارد. و شاید همه ی « کُرفز » از کائیراس یونانی تحریف شده باشد ، یا از « خور + فرس = خورفارس ». مورخ یونانی فلاویوس آریانوس ، در کتاب آناکزیس ، نام همین خلیج را پرسیکون کائیراس نوشته است ، و نزدیکی تلفظ « خور » با « کائیر » پیداست.

۳ - این منظمه ، در بحبوحه ی جنگ تحمیلی ، در اثر دیدن نقشه ی چاپ بغداد ، به نام العربستان و الخلیج العربی (!) به جای خوزستان و خلیج فارس ، با نامهای ساختگی آلهواز و المَحمره و آلتستر و ال... و تاثرات ناشی از آن ساخته شد. و شنیدم هزاران نسخه از آن در خوزستان انداخته شده است. خوشبختانه فرزندان دلیر قوم خوج = خوج ، خوز ، هوز ، اوج ، اوز ، اوژ یعنی ساکنان دیرینه قوم کهن آریایی در استان مذکور ، با پایداری چندین ساله خود ، همه ی آن نقشه ها را پاره کرده ، در زباله دانی تاریخ پر ننگ چاپ کننده آن ریختند. راستی این واژه ی خوز که به معنای شکر و نیشکر گفته شده ، حتما با ریشه ی شوش ، سوز ، شستر همسو و هم پیوند است و ما باید نام آهواز را به خوزان یا هوزان برگردانیم تا با یک ال ، تازی به شمار نیابورندش ، هم چون الوار ، اکراد ، اتراک ، بساتین ، دهاقین و بازرسین (!) به جای اُران ، کردان ، ترکان ، بستان ها ، دهگانان و بازرسان ، که همگی غلط و از ساخته های تازیان یا کاسه های گرمتر از ایشان می باشد.

۴ - خور + یک علامت نسبت ، چون نزدیک و تاریک ، اول تبدیل به خولیک و بعد به خلیج شد. تبدیل دو حرف لام و راه در گذر از پهلوی به دری ، بسیار روی داده ، چون پرتو = پارت ، که به پهلوی بدل گردیده و پهلوی و پهلوان از آن ساخته شده است. در کتابهای لغت تازی ، از جمله در المُنجد چاپ قاهره ، در ماده ی خَلَج و و همه ی مشتقات آن ، جز معانی جذب ، نزع ، غَمز ، ضرب ، مشغله ی فکری ، درد چشم و استخوان ، شکایت از خستگی ، زحمت ، فساد ، اضطراب ، تحرک و تمایل دیده نمیشود. و به ناگاه ، واژه ی خلیج به معنای بخشی از دریا ، جانب نهر و کشتی کوچک ، پیدا می گردد. شاید عمدا فراموش کرده که بنویسد این واژه هم ، چون بسیاری واژه های دیگر ، از زبان پارسی یا زبانهای دیگر دخیل در تازی و محرف است. در شرح « قاموس » تنها معانی نهر و شاخی از دریا که در خشکی پیش رفته باشد ، به نظر می رسد . در برهان قاطع

، « خلیج به فتح اول و کسر ثانی و سکون تحتانی ، به معنی رودخانه و نهر عظیم باشد. گویند عربیست ». پیداست که اولاً در تازی بودن آن شک دارد. ثانیاً به معنی بخشی از دریا اشاره نمی کند. در جای دیگر برهان : « خلجان بر وزن هَمَدان نام قریه ایست چسبیده به شیراز و به معنی خارخار و میل و خواهش » آمده و معلوم میشود که معنی میل و تمایل در لغت تازی هم از این جاست.

باز در برهان : « خوره ی اردشیر با ثانی معدوله شهری بوده در فارس بنا کرده اردشیر »

« خوزان بر وزن سوزان نام پهلوانی بوده از چاکران کیخسرو شاه بن سیاوش و خوزان صفاهان (شاید خوزستان) منسوب بدوست »
در حواشی برهان ، از شادروان دکتر معین : « در پهلوی هوجیستان و هوجیستان و اجار که معربش سوق الاهواز شده. و هوزایه (سریانی) نام قومی که در خوزستان ساکن بودند » .

« در پارسی باستان نام این ناحیه ، اوواجه بوده است . »

در برهان : « دریاب . در پهلوی drayap + drai ap ، جز ، اول از پارسی باستان drayah ، در اوستا zrayah = zreh بلوچی zirih به معنی سرچشمه . »

از این واژه های پارسی باستان و اوستایی ، می توان نامی را که کوروش بزرگ به دریای بزرگ پارس داد ، چنین استنباط کرد :

« دَرِیایِ وَرَگی پارسیکی »

جهان پُر ز بد خواه و پر دشمن است

همه مرز ما جای اهریمن است

نه هنگام آرام و آسایش است

نه روز درنگ است و آرایش است

دریغ است ایران که ویران شود

کنام پلنگان و شیران شود

همه جای جنگی سواران بُدی

نشستگه شهریاران بُدی

« کنون ، جای سختی و جای بلاست

نشستگه تیز چنگ اژدهاست»

« چو ایران نباشد تن من مباد

بر این بوم و بر ، زنده یک تن مباد »

چنین گفت موبد که مردن بنام

به از زنده ، دشمن بر او شادکام

همه سر به سر تن به کشتن دهیم

از آن به که کشور به دشمن دهیم

حکیم فردوسی توسی

mehriran.com

تهیه و تنظیم انجمن مهر ایران